

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ در حماسه‌های منظوم، منتشر و ادب عامه

علی توسلی^۱ محمود رضایی دشت ارزنه^{۲*}

(دریافت: ۱۳۹۸/۴/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۰)

چکیده

اسب یکی از رازآمیزترین بن‌مایه‌ها در ادب حماسی است که همواره در کنار قهرمان نقش آفرینی کرده و گاه حتی با قهرمانان یکی پنداشته شده است و در گذر زمان، خویشکاری‌های متنوعی را به خود گرفته است. در این جستار بر اساس روش تحلیل محتوایی، آثاری چون شاهنامه فردوسی، طومارهای نقالی، زرین قبانامه، اسکندرنامه، دارابنامه، فیروزشاهنامه، حمزه‌نامه و ابوالسلام‌نامه بررسی شد تا روشن شود که اسب چه خویشکاری‌های خاصی در این متون دارد. پس از واکاوی متون یادشده روشن شد که اسب علاوه بر پیوند با پهلوان و باد و آب که در پژوهش‌های پیشین به آن اشاره شده، ارتباطی معنادار با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ دارد؛ به این ترتیب که گاه اسب در هیئتی پریوار، با باروری پیوند می‌یابد، گاه سویه‌ای منفی به خود می‌گیرد و با دیو و جادو این همانی پیدا می‌کند و گاه به شکلی رازآلود، نماد مرگ واقع می‌شود.

واژه‌های کلیدی: اسب، پری، دیو، مرگ، حماسه، ادب عامه.

۱. دانشجوی دکتری ادبیات حماسی دانشگاه شیراز.

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول).

* mrezaei@shirazu.ac.ir

۱. مقدمه

اسب از دیرباز در میان اقوام بشری اهمیت ویژه‌ای داشته و یکی از مهم‌ترین یاوران انسان بوده است. اسب: «الگوی ازلی مادر حافظه جهان و به الگوی ازلی زمان، این ساعت عظیم طبیعت دانسته شده است» (شوایله، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۳۶). اسب نمادهای فراوانی در حمامه و اسطوره دارد تا جایی که انسان در بعضی از موارد خود را اسب می‌پنداشته و یا اسب را به منزله توتم برای خود برمی‌گزیده است:

در افسانه‌ها و اسطوره‌های هندواروپایی از اسب به عنوان نشان ویژه‌ایزد آفتاب، ایزد ماه و ایزد باد سخن رفته است. تغییر شکل آدمی به اسب از موضوع‌هایی است که به کرات در افسانه‌ها و قصص عامیانه ذکر شده است (کریستانسن، ۲۵۳۵: ۲۲).

در متون اساطیری برخی از ایزدان با اسب ارتباطی تنگاتنگ دارند. بخشی از اوستا به نام گوش‌بیشت (درواسپ‌بیشت) در ستایش اسب آمده است. در این بخش ایزد بهرام در دگرگون‌پیکری‌های خویش به کالبد اسب درمی‌آید. «بهرام اهوره‌آفرید، سومین بار به کالبد اسب زیبای سپید زیبای زرد گوش زرین لگامی بهسوی او آمد. بر پیشانی او، «آم»‌ی نیک آفرید بُرزمند هویدا بود» (اوستا، ۱۳۸۴: ۴۳۳). پدیدار شدن ایزدان در کالبد اسب حکایت از اهورایی بودن و اهمیت ویژه این حیوان دارد.

آناهیتا خدای آب‌های روان نیز با اسب ارتباط دارد. آناهیتا دارنده هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک به درازای چهل روز یک مرد چابک سوار است. بازویان زیبای و سپید آناهیتا، به ستری کتف اسب است. آناهیتا گردونه سوار است و چهار اسب بزرگ و سفید از باد و باران و ابر و تگرگ گردونه او را می‌کشنند. ارتشتاران برای دست‌یابی به اسبان تکاور از او یاری می‌خواهند. نوذریان از او اسبانی تکاور می‌خواهند، نوذریان و گشتناسب به خواست آناهیتا بر اسبان تیزتک دست پیدا می‌کنند. هنگامی که (شاهان) آناهیتا را نیایش می‌کنند، خواستار شهریاری‌اند که در آن فراوانی و برکت باشد و در آن شهریاری اسبان شیهه برکشند و گردونه‌ها بخروشند و آوابی تازیانه‌ها در هوا بپیچد. همچنین، خواستار فرزند و اسبی هستند که در جنگ چست باشد و در رزم گردونه را به خوبی براند (ر.ک: همان، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲). شکل

کهنه آناهیتا به صورت آپام نبات آمده است. در اوستا نیز او فرشته آب‌هاست و در اعماق آب‌ها زندگی می‌کند و دارای اسبانی تیزروست و نگهبان روشنی و فره در بن آب‌هاست (بهار، ۱۳۸۶: ۴۷۵).

ایزد در واپس نیز با اسب ارتباطی ویژه دارد. در واپس به معنی دارنده اسبان تندرست است. این ایزد حامی چهارپایان بهویژه اسبان است. هر جا که وصفی از این ایزد در اوستا آمده: دارای اسبان زین کرده و پر تکاپو با چرخ‌های خروشان است و ستوران کوچک و بزرگ را تندرست نگه می‌دارد. پادشاهان اساطیری برای او اسب قربانی می‌کنند و از او پیروزی و کامیابی و اسب‌های قوی‌پیکر و سالم می‌خواهند (اوستا، ۱۳۸۴: ۳۴۵ – ۳۴۶).

ایزدمهر نیز با چراگاه‌های پهناور خود با اسب در ارتباط است. ایزدمهر دارای اسب‌های نیک و گردونه‌های زیباست. مهر هر کس را که مهر دروغ نباشد، اسبان تیزتک بخشد. رزم آوران بر پشت اسب، مهر را نماز برند و نیرومندی ستور و تندرستی خویش را از وی می‌خواهند. اسبان مهر دروغان در زیر بار سوار خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست و خیز نکنند. آنان که اسبانشان ربوده می‌شود، به درگاه مهر به دادخواهی می‌نشینند. مهر با گردونه‌های خود از کشور آرژنه‌ی بهسوی کشور خونیرث می‌شتابد. گردونه مهر را ایزد آشی همراهی می‌کند. هنگامی که اسبان مهر در فراخنای هوا، پران به گردش آیند، در برابر او همه دیوان به هراس افتدند. در وصف گردونه‌های مهر آمده: گردونه‌های مهر را چهار تکاور مینوی سپید درخشان جاودانه می‌کشند. سمهای پیشین آنان از زر و سمهای پسین آنان از سیم پوشیده است و همه لگام و مالبند و یوغی پیوسته به چنگکی شکاف‌دار دارند (همان، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۹، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۳).

در این جستار کوشش شده است که با واکاوی حماسه‌های منظوم، منتشر و ادب عامه پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ واکاوی و روشن شود که به چه شکلی اسب در این جلوه‌ها در متون یادشده، پدیدار شده است.

۲. پرسش‌های پژوهش

۱. آیا اسب خویشکاری واحدی در گستره ادب فارسی و به‌ویژه متون حماسی و پهلوانی دارد؟
۲. در گستره حماسه‌های منظوم، متور و ادب عامه، تا چه حد خویشکاری‌های متنوعی از اسب دیده می‌شود؟

۳. پیشینهٔ پژوهش

درباره نقش و ارتباط اسب با مرگ و زندگی و پری و دیو در ادب حماسی، پژوهش‌های زیاد و متعدد نگرفته است. سجاد آیدنلو (۱۳۸۸) در «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی»، ارتباط اسب با آب را بررسی و بر اساس کوش‌نامه، مسئله دریایی نژاد بودن اسب را مطرح و همچنین، با توجه به متن کوش‌نامه به دریایی نژاد بودن اسب سیاوش و فریدون اشاره می‌کند. در این پژوهش مواردی دیگر از متون منظوم و متور و اسطوره‌ای و همچنین، متون عامیانه از منظر نمود اسب دریایی بررسی شده است. درواقع، وجه غالب مقاله آیدنلو، تأکید بر خاستگاه دریایی اسب است. فرزاد قائمی و محمد جعفر یاحقی (۱۳۸۸)، در مقاله «اسب پر کاربردترین نماد جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن‌الگوی فهرمان» ابتدا به نمادینگی جانوران در اساطیر و فرافکنی روان‌شناختی می‌پردازند و الگوی اسب را بر اساس کهن‌الگوی یونگ بررسی می‌کنند. سپس به نقش اسب در تکامل کهن‌الگوی فهرمان و نمودهای آن در شاهنامه می‌پردازند. خسرو قلی‌زاده (۱۳۸۸) در «اسب در اساطیر هندواروپایی» اشاراتی کلی به برخی از خویشکاری‌های اسب داشته است. این مقاله به بررسی نقش اسب در اساطیر ودایی و ایرانی می‌پردازد و از ارتباط اسب با ایزد خورشید و خدایان و آب و باد و خاصیت درمانی اسب و به‌طور کلی نقش اسب در قلمرو فرهنگی و اجتماعی بشر پرداخته است. چنانکه مشهود است، هیچ‌یک از آثار یادشده به بررسی پیوند اسب با مرگ و دیو و پری و باروری نپرداخته و از دیگر سو آثاری چون طومارهای نقالی، زرین‌قبانامه، اسکندرنامه، دارابنامه، فیروزشاهنامه، حمزه‌نامه و

ایو مسلم‌نامه تاکنون از منظر تبلور خویشکاری‌های اسب، نقد و بررسی نشده است؛ امری که در این جستار نگارندگان درپی تبیین آن هستند.

۴. نقد و بررسی

۴ - ۱. ارتباط بین اسب و پری و باروری

از مهم‌ترین کارکیابی‌های اسب، پیوند با باروری و پری است. پری با اسب پیوندی بنیادین دارد و یکی از جلوه‌های پری به صورت اسب است. پری چون از نمادهای گیاهی و باروری است، گاه به صورت اسب بر پهلوان ظاهر می‌شود و سبب رسیدن پهلوان به خواست خود می‌شود و یا پهلوان را یاری می‌رساند. پریان ایزدان باروری و زایش بودند که در این نقش بهسان زن جوان تصور می‌شدند و برای بارورشدن و زاییدن با ایزدان و نیز شاهان و یلان اسطوره‌ای درمی‌آمیختند و با نمایش زیبایی و جمال خود آن‌ها را اغوا می‌کردند. این موجودات بیشتر با آبستنی و زایش سروکار داشتند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۶ - ۷). بعدها به دلیل خواهش‌های نفسانی پری و اغوای پهلوان / شاهزاده، در دین مزدیسنا با دید منفی و اهربیمنی به این موجودات نگاه شده است.

گاهی پری با دزدیدن اسب پهلوان، قصد هم‌خوابگی با او را دارد. هرودوت درباره اسکوت‌ها نقل می‌کند: «زنی (پری) اسبان هراکل را می‌دزد و چون هراکل اسبان خود را طلب می‌کند، پری به شرط هم‌خوابگی اسب را پس می‌دهد (خالقی، ۱۳۸۸: ۷۵). اغوای پهلوان از طریق دزدیدن اسب در روایت‌هایی از داستان «رستم و سهراب» نیز اتفاق می‌افتد: «چون پهلوان بدون اسبش کسی نیست و هیچ اسب دیگری نمی‌تواند جای اسب پهلوان را بگیرد. نقشه‌اهربیمن کامل است: زنی جادو یا یک پری، پهلوان را تعقیب می‌کند تا در فرجام در فرصتی مناسب که پهلوان را خفته می‌یابد، اسب او را می‌رباید و پس از هم‌خوابگی اسب او را پس می‌دهد» (همان، ۷۹). در یکی از روایت‌های عامه «رستم و سهراب»، دختر شاه چین در چشم‌های شنا می‌کند و رستم او را می‌بیند و قول می‌دهد که رخش رستم را پیدا کند (همان، ۸۶ - ۸۷). پریان علاوه بر اینکه قصد داشتند که از پهلوان بارور شوند، قصد تخم‌کشی از اسب پهلوان را نیز

داشته‌اند: «شاهزاده خانم دارای مادیانی بود و همچنان که او تا رستم را دیده بود به او دل باخته بود، مادیان هم با دیدن رخش فریفته او شده بود. در این میان مادیان از رخش دارای کره‌ای شده بود» (همان، ۸۷). این کره همان است که بعدها اسب سهراب می‌شود. همچنین، در روایات مردمی، فردوسی‌نامه، تهمینه دستور می‌دهد که رخش رستم را بدلزدند (انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۳: ۸۴).

شبرنگ و سیاوش نیز با باروری و پری در ارتباط هستند. سیاوش در زیرساخت اسطوره‌ای اسب بوده و با پری در ارتباط است. در شاهنامه هم به پری‌مانندی سیاوش اشاره شده است:

جدا گشت ازو (مادر سیاوش) کودکی چون پری
به چهاره بسان بست آذری
نگویی مراتانزاد تو چیست
که بر چهر تو فرّ چهر پری است
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۶ / ۲ - ۲۲۰)

مادر سیاوش چنان شاخصه‌های پری‌گونگی در خود دارد که برخی معتقدند مادر سیاوش نیز پری بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۶۳ - ۸۲). علی حصوری نیز عقیده دارد که: «سیاوش در ابتدا اسب و سپس سوار است. آنگاه از حد سوار (شاه) هم بالاتر می‌رود و جای یکی از خدایان هندواروپایی را می‌گیرد و نیرومندترین خدای آسیای مرکزی می‌شود» (۱۳۸۴: ۴۳). نکته مهم دیگر در توجیه پدیدار شدن سیاوش در هیئت اسب، اسطوره دمتر است.

دمتر، الهه باروری یونان و روم، نیز گاه در هیئت یک اسب، نمایان می‌شد، به‌طوری که وقتی در پی دخترش، پرسفونه می‌گشت، به‌شکل مادیان بود و پوزئیدون در هیئت یک اسب نر با او درآمیخت و از آمیزش آن دو، اسپی به‌نام آریون و پری‌ای به نام دسپوینا پدید آمد. پس وقتی الهه باروری یونان و روم، در هیئت اسب نمایان می‌شد، پدیدار شدن سیاوش در شکل اسب نیز شگرف نیست و تواند بود که در روزگاران کهن، در جوامع هندواروپایی، بین اسب و باروری پیوندی بوده است که بعدها این پیوند کم‌رنگ شده است (رضایی دشت‌ارژنه، ۱۳۹۱: ۸۰).

شبرنگ در داستان «سیاوش» نیز نقشی کلیدی و اساسی دارد. سیاوش با شبرنگ از آتش برون می‌آید و با شبرنگ به ترکستان می‌رود و دست آخر رسالت خویش را به شبرنگ و کیخسرو می‌سپارد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۴۷، ۴۴۸). با مرگ

سیاوش شبرنگ نیز ناپدید می‌شود و حتی باد را نیز فرمان نمی‌برد. در سرزمین توران بودن – که یکی از نمادهای اهریمنی است – نشانه‌ای از مرگ است. هنگامی که گیو به دنبال کیخسرو می‌رود، به فکر یافتن شبرنگ نیز می‌افتد. چه بسا شبرنگ نیز یکی از ایزدان گیاهی بوده که بعداً نقش انسانی گرفته، ولی به‌طور کامل حذف نشده است؛ بلکه در سیر تطور اسطوره نقش خود را به کیخسرو و سیاوش داده است.

یکی از نمادهای اسب علاوه بر باروری، باران‌آوری بوده است. باران‌آوری اسب بیشتر در داستان تیشر و آپوش نمودار می‌شود. تیشر که ایزد باران‌آور است، در بیشتر موارد به‌شکل اسب پدیدار می‌شود.

به‌زاستی او به پیکر اسب پاک درآید و از آب، خیزاب‌ها برانگیزد ... آنگاه تیشر رایومند فرهمند به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید. در برابر او آپوش دیو به پیکر اسب سیاهی بدر آید؛ اسبی کل با گوش‌های کل، اسبی کل با گردن کل، اسبی کل با دم کل، یک اسب گر سهمناک. هر دوان بهم درآویزند. هر دوان سه شبانه‌روز با یکدیگر بجنگند و آپوش دیو بر تیشر رایومند و فرهمند چیره شود و او را شکست دهد ... آنگاه تیشر رایومند فرهمند به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید. هر دوان بهم درآویزند. هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیم‌روز که تیشر رایومند فرهمند بر آپوش دیو چیره شود و او را شکست دهد (اوستا، ۱۳۸۴: ۳۳۶ – ۳۳۷).

از مهم‌ترین دیوان اساطیری که به‌شکل اسب درمی‌آید، آپوش است. آپوش در مقابل تیشر که باران‌آور است، دیو خشک‌سالی به‌شمار می‌رود و مانع بارش باران می‌شود و تیشر برای باران‌آوری با او به مقابله بر می‌خizد. همچنان که در تیشرتیشت آمده، دیو آپوش دیوی است دربندکننده آب و تیشر باران‌آور. دوگونه اسبی که در تیشرتیشت نمود می‌یابند، یکی نmad باران و دیگری نmad خشک‌سالی است. در متون حمامی گاهی به پدیده‌هایی برمی‌خوریم که اسب پهلوان به‌وسیله دیوان و دشمنان دزدیده می‌شود و در گله آنان زیست می‌کند و پهلوان مأمور رهایی اسب می‌شود و با پیدایی اسب باران را به ارمغان می‌آورد. احتمالاً در این داستان‌ها اسب نmad باران می‌شود و دشمنان سعی دارند با گرفتار کردن آن مانع از بارش باران و باران‌آوری شوند. رخش رستم و شبرنگ

بهزاد از اسبابی هستند که هنگام گم شدن در گله اسبان افراسیاب مشاهده می‌شوند و هنگام پیدا شدن، باران را با خود می‌آورند.

هنگامی که رستم با اکوان دیو به مبارزه می‌پردازد، اکوان رستم را به دریا می‌اندازد. بعد از رهایی، رستم به دنبال رخش می‌رود و رخش را در گله اسبان افراسیاب می‌بیند. جالب ترین نکته اینکه افراسیاب چوپان و نگهبان گله اسب به شمار می‌آید. وقتی اکوان دیو رستم را به دریا می‌اندازد، تورانیان رخش را می‌ربایند و به توران می‌برند. رستم از آب رهایی می‌یابد و به کنار چشم می‌آید؛ ولی از رخش اثری نمی‌بیند و به دنبال او می‌گردد تا یکی مرغزار می‌بیند و در فرجام اسپ خود را می‌یابد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/ ۲۹۳ – ۲۹۴)؛ اما جالب است که همیشه رخش گم شده، در سرزمین توران پیدا می‌شود. علاوه بر داستان شاهنامه در متون دیگر، به دزیدن رخش نیز اشاره شده که بی‌ارتباط به این بنایه نیست. در زرین قبانامه رستم برای مبارزه با دیوان به کوه قاف می‌رود و رخش به وسیله دیوان دزدیده می‌شود. رستم در جنگ عفریت دیو نزد زال می‌نالد و می‌گوید:

ندانم که رخشم کجا مانده است	تنم در دم اژدها مانده است
-----------------------------	---------------------------

(زرین قبانامه، ۱۳۹۲: ۳۹۲)

رستم از ناپدید شدن رخش بسیار نگران است و به زال می‌گوید:

اگر رخش در زیر پی بودمی	درنگم در این رزم کی بودمی
نه قهرش بماندم نه عفریت دیو	کجا یابم آن رخش هامون گذار

(همان، ۴۰۹)

رستم مهاکار دیو را اسیر می‌کند و از گم شدن رخش شکوه می‌کند و مهاکار نشان رخش را به او می‌دهد.

کجا یابم آن رخش هامون گذار	ندانم چه سازم در این کوهسار
ز رخشت بگویم همیدون نشان	به رستم بگفت ای سر سرکشان

(همان، ۳۹۴)

مهاکار می‌گوید که رخش را عفریت دیو به قلعه کیوان حصار فرستاده و رخش در دست انکوس جادو، دایه عفریت دیو، گرفتار است (همان، ۳۹۵). مهاکار رستم را به سوی قلعه راهنمایی می‌کند. سرانجام دختر شاه پریان، مهرزین نقاب، رخش

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

را به کریمان نشان می‌دهد و کریمان رخش را به رستم می‌رساند (همان، ۴۷۹). همکاری پری با پهلوان و اسیر شدن رخش در دست دیوان بیشتر به بن‌مایه‌های باروری و باران‌آوری ارتباط دارد.

همچنین، در بخشی از زرین قبانامه شمیلاس، پسر رستم یکدست، در جنگ با قارن به طعنه و گواژه به ربوده شدن رخش رستم یکدست اشاره می‌کند.

به جنگ و به پیکار بیدار بود	گوی که شما را سپهبد بود
که جستی ز دیوان و گردان نبرد	بلش نام رستم سرافراز مرد
ببرد از برش رخش کردش نهان	سرافراز یک دست روشن روان
نکردی به میدان کینه گذر	به هفت سال بد مرغ بی بال و پر
نبودش به ناماوران رای و جنگ	bedo روز گردیده بود تار و تنگ
برفت و بیاورد رخش گزین	جهان‌بخش هندو به توران زمین
سرافراز گردیده و برتر منش	دگر باره رستم نشست از برش
تهمنت بدان رخش دریا گذار	نبد پهلوان رستم نامدار

(همان، ۴۱۶)

این داستان مستقیماً اشاره می‌کند که رستم بدون رخش نیروی چندانی ندارد و با رخش نیروی دوباره‌ای می‌گیرد. گله‌های اسب نماد باران قدرت ایزدان باران‌آور است که گاهی در اختیار دیو خشک‌سالی قرار می‌گیرد و ایزدان باران‌آور برای بازیابی قوای خود ایبان را به چنگ می‌آورند.

هنگامی که ایندره از دو اسب خود جدا می‌شود، ضعیف و نزار می‌شود و هنگامی که بر آن لگام می‌زند، دوباره نیرومند می‌گردد و در میادین نبرد، دشمنان تاب مقاومت در برابر نیروی این دو اسب خوش‌رنگ ایندره را ندارند (ر.ک: قلی‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۰).

در طومار جامع نقالان نیز رخش به وسیله رستم یکدست و تیمور دزدیده می‌شود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۹۵، ۷۲۹) و جهانبخش به دنبال رخش می‌رود و او را پیدا می‌کند (همان، ۷۳۶ - ۷۳۷) و رستم بعد از پیدا شدن رخش می‌گوید که مدت چهار سال است که رخش گم شده است (همان، ۷۵۹). در طومار

هفت‌لشکر نیز از دزدیده شدن رخشش به وسیلهٔ تیمور و بازآوردن رخشش به وسیلهٔ جهانبخش یاد شده است (طومار هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۲۲، ۳۳۶).

شبرنگ بهزاد نیز همین حال را دارد. بعد از کشته شدن سیاوش شبرنگ ناپدید می‌شود و هنگامی که گیو کیخسرو را پیدا می‌کند و نوبت به یافتن شبرنگ می‌شود، شبرنگ را در گله اسبان افراسیاب می‌بینند. در داستان سیاوش نیز کیخسرو شبرنگ بهزاد را در میان گله اسبان افراسیاب پیدا می‌کند. همچنین، در این ایات اشاره می‌شود که هنگام روز افراسیاب – که به گونه‌ای چوپان گله نیز هست – در خواب است. در خواب بودن افراسیاب در طول روز نشان از سرشت دیومانندی و وارونه‌کرداری او دارد که در طول روز به خواب است. بعد از پیدا کردن کیخسرو نوبت پیدا کردن شبرنگ بهزاد است که نمونه باران و برکت است تا وجود تکامل نیافته سوار کامل شود. فرنگیس نشان و جایگاه شبرنگ را به کیخسرو می‌دهد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۶ / ۲۲۷).

یکی مرغزارست از ایدرنه دور
تو با گیو و زین و لغام سیاه
به بالا برآیی یکی مرغزار
یکی جویبارست و آب روان
چو خورشید بر تیغ گنبد شود
گله هرچه است اندر آن مرغزار
به بهزاد بنمای زین و لغام
برو نزد او تنگ و بنمای چهر
سیاوش چو گشت از جهان نالمید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را
همی باش بر کوه و در مرغزار
وُرا بارگی باش و گیتی بکوب
(همانجا)

شبرنگ بهزاد چون سرشت آبی دارد، در مرغزار و در کنار جوی آب پدیدار می‌شود. در طومار جامع نقالان اشاره شده است که گیو برای پیدا کردن کیخسرو به کنار دریا می‌رود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۳۱). همچنین، در زرین قبانامه به

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

دزدیده شدن شبرنگ بهوسیله شمیلاس، فرزند رستم یکدست، اشاره می‌شود (زیرین قبانامه، ۱۳۹۳: ۵۷۲، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۵، ۵۶۵).

رخش و شبرنگ اسبانی هستند، نماد آب و باران‌آوری که گاهی بهوسیله نیروهای اهریمنی و دیوان دزدیده می‌شوند. این داستان‌ها و گرفتاری اسب در دست اهریمن و دیوان این فرضیه را قوی‌تر می‌کند که اسب نماد باران است و دیوان با گرفتاری این اسبان مانع از باران می‌شوند.

علاوه بر این داستان‌ها، در دیگر متون به دگردیسی پری به صورت اسب اشاره شده است که بی‌ارتباط با باروری نیست؛ ولی چون خویشکاری پری در طول زمان تغییر می‌کند، ماهیت دگردیسی پری به صورت اسب نیز دچار تغییر و تحول می‌شود. در این داستان‌ها گاهی پری به صورت اسبی در می‌آید و مرکب پهلوان می‌شود؛ چنانکه در فیروزشاهنامه، بعد از اینکه ملک بهمن اژدها را می‌کشد، کنانه حکم می‌کند که مرکب را بیاورند. ملک بهمن مرکب را می‌پسندد و مرکب را رام می‌کند. ملک با سیدو می‌گوید که مرکب را برانگیز تا بنگریم که چون می‌دود. ملک مرکب را بر می‌انگیزد و مرکب چون باد صبا که در وقت سحر بدند و یا مثل برق که از قله کوهسار بجهد، جست می‌زند و در بیابان ناپدید می‌شود. خواجه الیان می‌گوید: «به گمانم آن مرکب پری زاد بود و پسر مرا به کاری برد» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۴۱۷). در ادامه داستان بهشکلی آشکارتر به پیوند اسب و پری اشاره شده، به این ترتیب که مرکب ملک بهمن را به کنار چشم‌های می‌برد و ملک به شکار می‌پردازد. چون از صید فارغ می‌شود و به کنار چشم‌های رسد، به جای مرکب، جوانی بی‌ریش چون ماه شب چهارده می‌بیند. چون ملک از مرکب می‌پرسد، جوان می‌گوید که آن مرکب من بودم و من پری‌زادم. جوان پری حکایت می‌کند که سه سال است تا خود را بهشکل اسب درآورده‌ام و گرد عالم گردیده‌ام تا گرفتار کنانه شده‌ام. سپس جوان ماجراجی عشق خویش را برای ملک بهمن می‌گوید و از او کمک می‌خواهد (همان، ۴۷۸ – ۴۸۰).

گاهی نیز چون پهلوان از پری تقاضای اسب می‌کند، پری برای او اسی می‌آورد، چنانکه وقتی ملک بهمن و شاهانه پری به هندوستان می‌روند، شاهانه مرکب ملک ضاد را می‌رباید و برای ملک بهمن می‌آورد (همان، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸). در حمزه‌نامه نیز چون

پریان می خواهند امیر را به جنگ عفریت دیو ببرند: «امیر گفت بیارید چیزی که در او سوار شوم». یک چهارپایی آوردند. امیر را بر آن برنشاندند، برداشتند، در هوا بردند (حمزنامه، ۱۳۶۴: ۲۵۱).

گاهی نیز اسب پهلوان از پری، زاده می شود. در حمزه‌نامه، امیر به جنگ دیوی بهنام ارهنیش می رود:

چون دیو امیر را بدید، گفت: ای حمزه! مرا مهتر سلیمان گفته بود که از پشت دیوزادی اسپ پیدا شود که حمزه بر پشت او سوار شود. اکنون این پری به من عطا کنی، من ترا اسپ بدهم. بعد از مدتی آن پری را از دیو حمل ماند و به انصرام مدت حمل بچه بیاورد، به صورت اسپ بود؛ و لیکن سه چشم داشت و آن سیم چشم زیر کوکل (?) بود، به مجرد آنکه ازو جدا شد، جست زد، بر امیر آمد و سر خود را بر پایش مالید. امیر او را اشقر دیوزاد نام کرد و سرش را بوسید و در پرورش او بر پری جهد می کرد (همان، ۲۷۵).

در داراب‌نامه طرسوی نیز در بخش پادشاهی اسکندر از اسب پری یاد شده است، چنانکه وقتی مهکال دیو قصد جنگ با اسکندر را دارد، اسکندر و بوران دخت به مناجات مشغول می شوند. در این هنگام پیری از سمت دریا، با اسب و لوحی می آید. بوران دخت لوح را می گیرد و سوار اسب می شود و قصد جنگ دیوان را دارد. اسب بلند می شود و بوران دخت را به هوا می برد. دیوان به هزیمت می روند و شاه پریان نزد بوران دخت می آید و می گوید: اگر خسته شده ای به بالای کوه برو که گذر دیوان در آنجا نباشد. بوران دخت چون قصد استراحت دارد، اسب را به یاران می دهد که آن را نیکو دارید. ملک پریان می گوید: «ای دختر داراب این اسب نیست این فرزند ارجمند من است که جدش او را نزدیک تو آورد با لوح» (طرسوی، ۱۳۸۹: ۴۶۲ / ۲ - ۴۶۵).

گاه در متون از اسب فرشته نیز نام بردہ می شود که به احتمال زیاد به ارتباط اسب و پری بر می گردد، چنانکه وقتی اسکندر قصد داشت پشت کوه قاف را ببیند، به مناجات می پردازد. چون

سر برآورد، اسبی دید بدانجا ایستاده و زینی از زمرد سیز برو نهاده، اسپ آواز داد که اسکندر بر پشت من بتشین تا ترا بدان کوه ببرم. در حال، آن اسپ از جای برخاست و مر او را در یک ساعت بر سر کوه قاف برد. آنگاه اسب او چنان رفت

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

که باد او را نیافتنی، اسکندر دانست که اسب او را فرشتگان می‌برند (همان، ۵۸۶/۲). (۵۸۷ -

گاهی در متون، پریان بر بالای اسبی بادپیر سوارند و همراه انسان‌ها با دیو می‌جنگند که این امر نیز پیوند اسب و پری را برجسته‌تر می‌کند، چنانکه در اسکندرنامه آمده: «اراقیت (پری) در هوا بر اسبی بادپیر نشسته و جنگ می‌کرد» (عبدالکافی ابن ابی برکات، ۱۳۸۹: ۵۴۷) یا در جای دیگری: «اراقیت جنگ می‌کرد ناگاه از هوا اسبی درآمد و اراقیت برنشست» (همان، ۴۳۲، ۳۱۶).

اسب با دیو و پری ارتباط تنگاتنگی دارد. اصولاً اسب در متون اساطیری و حماسی یا در خدمت ایزدان و انسان است یا در خدمت دیو و پری. در ابومسلم از اسبان پرنه- ای سخن به میان می‌آید که روزی هزار فرسنگ راه می‌روند و هرگاه به آنان نیاز داشته باشند موی آنان را آتش می‌زنند. «آنگاه موی اسبان پرنده را بر آتش نهادند ... هر دو اسب بیامدند شیروانه گفت: همانا هزار فرسنگ به‌چرا رفته بودن؛ هر وقت این موها نباشد فرمان دیو و پری برند» (طرسویی، ۱۳۸۰: ۱/۴۴۸).

۲- پیوند اسب با دیو و جادو

در گستره ادب فارسی، گاه اسب نماد دیو و سوار آن دیوسوار خوانده می‌شود، چنانکه به تکرار در تاریخ بیهقی (۱۳۹۴: ۴۳ و نیز ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۵۳، ۴۶۶، ۴۸۱) آمده است. «خیلتاشی و مردی از عرب از تازندگان دیوسواران نامزد شدند و نماز خفتن را به‌سوی تگینباد رفتد.... دیوسوار بیشتر دال بر سوارکار تند و چابک است (معین، ۱۳۸۸: ۱/۲۵۳). احتمالاً واژه دیوسوار از تهمورث گرفته شده که اهریمن را سی سال به‌شكل اسبی درمی‌آورد و بر آن سوار می‌شود. تهمورث زیناوند از ایزد اندروای می‌خواهد که: «مرا این کامیابی ارزان دار که اهریمن را به پیکر اسبی درآورم و سی سال سوار بر او تا دو کرانه زمین تاخت آورم. اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تهمورث کامروا شد» (اوستا، ۱۳۸۴: ۴۴۹). موضوع دیوسواری تهمورث در شاهنامه نیز به تصویر کشیده شده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۶). سرانجام مرگ تهمورث نیز به‌وسیله همین اسب شکل می‌گیرد که گویی اسب مرگ بوده است: «کیومرث اهریمن

را مقهور کرد و بر اهرمن سوار شد و به گرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می‌ترسی؟ کیومرث گفت اگر من به در دوزخ برسم بسیار خواهم ترسید و چون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان می‌گشت، به در جهنم رسید و چموشی کرده، حیله‌ای به کار برد و کیومرث را بر زمین زد و اهریمن بر روی او افتاد» (بیرونی، ۱۳۸۹: ۱۴).

یکی از دگردیسی‌های جادو یا اهریمن (دیو) در متون حمامی به‌شکل اسب است. در شاهنامه هنگامی که گیو به طلب کیخسرو می‌رود؛ بعد از پیدا کردن شبرنگ بهزاد، کیخسرو سوار بر اسب و به سرعت از گیو دور می‌شود. گیو در دل می‌گوید:

یکی بارگی گشت و بنمود روی
همی گفت کاَهْرُمْنَ چاره‌جوى

(فردوسي، ۱۳۸۶: ۴۲۸/۲)

این بیت مبنی بر این است که گاه نیروهای اهریمنی خود را به‌شکل اسب در می-آورده‌اند و بر پهلوان ظاهر می‌شوند. در فیروزشاهنامه هر چند که پری به‌شکل اسب نمودار می‌شود و ملک بهمن را می‌برد؛ ولی اشاره‌ای نیز به دیو شده است:

که بنشست بر مرکب دیو زاد	ز چشم کسان گشت غایب چو باد
بیردش پری مرکبیش بی درنگ	که در چشم بهمن جهان کرد تنگ

(بیغمی، ۱۳۸۸: ۴۷۸)

در حمزه‌نامه نیز این دگردیسی نمودار می‌شود: «مرزبان زرد هشت یک جادوی را گفت خود را به صورت یک مرکب ساز با زین و لگام مرصع. آن جادوی خود را اسپی بی‌نظیر ساخت. سعد بن عمر بن حمزه بر آن اسپ جادو سوار شد. اسپ در هوا رفت» (حمزه‌نامه، ۱۳۶۴: ۵۴۲). همچنین در حمزه‌نامه به دیو بودن اسب اشاره شده است: «خواجه بزرگمهر گفت اسپ دیو است و من آدمی‌زاده، بالای او چگونه سوار شوم» (همان، ۶۰).

۴ - ۲. پیوند اسب با مرگ

مرگ از پدیده‌های اهریمنی است. هنگام حمله اهریمن به داده‌های اورمزدی مرگ را به آنان ارزانی می‌دارد (ر.ک: فرنبغدادگی، ۱۳۸۵: ۵۲ - ۵۳). از این‌رو، مرگ پدیده

شوم و اهریمنی محسوب می‌شود. شگرف است که اسب با اهریمن و مرگ نیز بی‌پیوند نیست. یکی از نمادهای اسب، نماد مرگ است: «دروگ مرگ را به صورت اسکلتی بر پشت اسب، در حالی که داسی به دست دارد تصویر می‌کنند» (فضایلی، ۱۳۸۸: ۲۵۱). همراهی سوار و اسب تا هنگام مرگ و یا حتی بعد از مرگ امری حتمی و اجتناب-نایذیر است (شوایله، ۱۳۸۵: ۱۶۶؛ ۱۴۰ / ۱)؛ چنانکه رستم و رخش با هم زاده می‌شوند (بهار، ۱۳۵۲: ۴۵۵) و در سرزمین سمنگان ازدواجی یکسان دارند (خالقی، ۱۳۸۸: ۸۷). در هفت خان با هم حمامه می‌آفرینند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲ - ۲۶)، با هم به دست اسفندیار زخمی می‌شوند و به وسیله سیمرغ بهبود می‌یابند (همان، ۵ / ۳۹۸ - ۴۰۰) و دست آخر با هم می‌میرند و با هم دفن می‌شوند (همان، ۴۵۹ - ۴۶۰). سیاوش نیز چنین سرنوشتی دارد. با شبرنگ از آتش بیرون می‌آید و بعد از مرگ رسالت خود را به شبرنگ و کیخسرو می‌سپارد. حتی در مواردی اسب و سوار را با هم به خاک می-سپردند تا اسب رهنمون سوار به دنیای دیگر باشد:

به واسطه پیوند ناگستنی اسب و انسان، در هنگام تدفین قهرمانان و بزرگان، مرکب آنان نیز در کنارشان به خاک سپرده می‌شد تا در عالم دیگر نیز به یاری راکب خود آیند و او را از راههای دشوار به جهان نیکان رهنمون شوند (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

بر سنگ قبرهای کهن به فراوانی تصویر اسب دیده می‌شود که حاکی از پیوند اسب و سوار است. بر این سنگ قبرها معمولاً جوانی زیبا سوار بر اسب است و گاه افسار اسب را زیبارویی در دست دارد. این امر پیوند ناگستنی اسب و سوار را مستحکم تر می‌کند.

اسب حیوانی است که نمادهای زندگی و مرگ را در خود دارد. رنگ‌های متفاوت این حیوان گویای این مسئله است. «اصولاً اسب‌های مرگ سیاه هستند» (شوایله، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۴۵). اسب سیاه در اساطیر ایرانی سرشی دوگانه دارد. گاهی نماد زندگی و گاه نماد مرگ دارد. در منابع اوستایی نماد دیوان است و در منابع متاخر می‌تواند جانوری نیک باشد (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۲۲۵). دیو آپوش در برابر تیستر که رنگی سفید دارد: «در

برابر او آپوش دیو به پیکر اسب سیاهی به درآید؛ اسی کل با گوش‌های کل، اسی کل با گردن کل، اسی کل با دم کل، یک اسب گر سهمناک» (اوستا، ۱۳۸۴: ۳۴۳).

شیرنگ بهزاد که نشانه‌هایی از مرگ و زندگی دوباره را با خود دارد، سیاهرنگ است. اسب اسفندیار نیز سیاه است. شاید یکی از دلایل شوم پنداشته شدن اسب سیاه این بوده که در فرهنگ مزدیسنا رنگ سیاه را اهریمنی می‌دانستند. در ورزیدگی‌ها زادسپر آمده است: «پیدایی پرهیزگاران در میان گناهکاران، چنان است که اسپ سفید در میان اسپ سیاه» (۱۳۸۵: ۱۰۴).

در افسانه‌های دیگر ملل نیز گاه اسب سیاه شوم پنداشته می‌شده است. «طبق یک افسانه اسب سیاهی در شب اول ژانویه سال ۱۰۹۱ میلادی بر یک روحانی بهنام والشلم ظاهر شد و چون این مرد سوار بر آن سیاه شد، اسب او را یکسره به دوزخ برد» (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶). بنا بر یک باور کهن، مردگان را سوار بر اسب سیاه می‌کنند که پیک دنیای مردگان است، مانند جم در اساطیر ودایی که صورت سیاه دارد و اتفاقاً دو اسب آهینین سُم دارد (کارنوی، ۱۳۴۱: ۷۶). احتمالاً تهمورس که اهریمن را به صورت اسب درآورده، اسپی شبیه آپوش، سیاه و سهمناک بوده است (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶). افراسیاب یکی از نمودهای دیو آپوش و اهریمن است و هر بار که به ایران می‌تازد سبب خشک‌سالی و خشک شدن چشمه‌ها و رودها می‌شود و باران را از ایرانشهر باز می‌دارد (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۸۹ - ۱۱۳). جالب است درفش و خفتان او سیاه است که این هیئت سیاه، آپوش‌مانندی او را پررنگ‌تر می‌کند:

درفشش سیاه است و خفتان سیاه از آهنیش ساعد وز آهن کلاه

(فردوسي، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۴۷)

چون شخصیت پهلوان با اسب گره خورده، اسب در مرگ پهلوان بی‌تأثیر نیست. اسب پهلوان را به صحنه آوردگاه می‌برد و گاه بدون سوار بر می‌گرداند که احتمالاً در این مورد اسب شوم پنداشته می‌شده است؛ چون بعد از مرگ پهلوان اسب را زین-واژگونه و دم‌بریده می‌کردند که نمودی از وارونه‌کرداری اهریمن و دُم‌بریدگی آپوش است. مرگ نمودی از اهریمن است و با مرگ پهلوان، غلبه اهریمن بر سوار و اسب آشکار می‌شود. در مراسم سوگواری «چَمَر» در ایل بختیاری، اسپی را که معمولاً اسب

شخص مرده است، زین واژگون، یال و دمپریده، در حالی که تفنگ (سلاح) متوفی واژگون به آن آویخته است، به میدان می‌آورند. زن‌ها با دیدن آن به زین و یال اسب می‌آویزند و سوگواری می‌کنند (هینزل، ۱۳۸۳: ۳۵۳ - ۳۶۷). اسب در این مراسم نماد یاور شخص مرده و مرگ نماد اهریمن و خشکسالی می‌شود. شاید اسب شخص مرده را بعد از خودش رها می‌کرده‌اند و یا کسی اجازه سوار شدن بر آن را نداشته، چنان‌که اسب سیاوش، بعد از مرگ سیاوش، حتی باد را هم فرمان نمی‌برد. در ادبیات حمامی این مراسم آیینی به کرات دیده می‌شود که بیشتر همبستگی اسب و سوار و توتم و نماد بودن اسب را می‌رساند. در داستان «بیژن و منیژه»، گرگین با اسب وارونه‌زین بیژن به ایران می‌آید که حاکی از برگزاری مراسم عزاداری است. به چاه افراسیاب افتادن بیژن، نماد مرگ او بوده است. بیژن که برخی او را ایزدی گیاهی می‌دانند (بهار، ۱۳۸۷: ۲۶۹)، در سرزمین توران (اهریمن) به دست افراسیاب که نمودی از اهریمن و مرگ است، گرفتار می‌شود و بعد از زنده شدن با پری (فرنگیس) که نماد باروری و زایش و زنده شدن دوباره است به ایران بر می‌گردد. کسی غیر از افراسیاب - که نماد مرگ، آپوش و خشکسالی است - اسب بیژن را به این هیئت در نمی‌آورد:

چو یک هفته گرگین به ره بر به پای	که بیژن نیامد همی باز جای
یکایک ز دور اسب بیژن بدید	که آمد از آن جوییاران پدید
گسسته لگام و نگون کرده زین	فروبرده لفج و برآورده کین
بدانست کو را تباہست کار	به ایران نیاید بدین روزگار
اگر دار دارد و گر چاه و بند	از افراسیاب آمده‌ستش گرند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۵ - ۳۳۶ / ۳)

از دیگر نمونه‌هایی که اسب می‌تواند نماد مرگ باشد، داستان «رستم و اسفندیار» است. اسب اسفندیار در جنگ رستم سیاه است:

بفرمود تا زین بر اسب سیاه
نهادند و بردنند نزدیک شاه

(همان، ۵ / ۳۷۷)

به روایتی شبرنگ بهزاد به گشتاسب و از او به زریر و بستور و اسفندیار رسید (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۷). در طومار تعالان، اسفندیار به رستم می‌گوید: «شرط کرده بودم که تو را دست و پا بیندم و پیاده در جلوی شبرنگ، تو را به خدمت گشتاسب بیرم»

(طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۷۲). هنگامی که اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود، پشوتن پیکر او را با اسب به سوی بلخ می‌آورد. این داستان بهترین نمونه پیوند اسب و مرگ است. چون اسب با آیین و مراسم خاصی آراسته شده و بریدهدم و یال و نگون‌سارزین است و ابزار اسفندیار واژگون از آن آویزان است و در پیش سپاهیان سوگوار سوگ در حرکت بوده است:

پشوتن همی برد پیش سپاه ز زین اندرآوخته گرز کین همان جوله و مغفر جنگجوی	بریده بُش و دم اسپ سیاه برو برنهاده نگون‌سار زین همان نامور خود و خفتان اوی،
--	--

(فردوسي، ۱۳۸۶: ۴۲۵)

مادر و خواهران اسفندیار به سمت اسب او می‌روند و شروع به عزاداری آیینی می‌کنند. فرنگیس نیز به گردن شبرنگ می‌آویزد و عزاداری می‌کند:

خروشان به نزدیک اسپ سیاه، کتابیون همی ریخت خاک از سرش، به آورد بر پشت او کشته بود که را داد خواهی به چنگ نهند؟ همی خاک بر تارکش ریختند	برفتند یکسر ز بالین شاه پس‌ودند پرمه‌ر یال و برش کزو شاه را بخت برگشته بود کزین پس که را برد خواهی به جنگ؟ به یالش همی اندرآویختند
--	--

(همان، ۴۲۸)

در این ایيات مستقیماً اشاره می‌شود که بخت اسفندیار بر این اسب برگشته بوده و در جنگ بر پشت همین اسب کشته می‌شود. نکته دیگر اینکه، هنگام شیون اسب را مقصیر می‌دانسته‌اند و می‌گفته‌اند که بار دگر چه کسی را می‌خواهی به کشتن دهی. دیگر اینکه، خاک – که نماد تیرگی و مرگ است – بر سر اسب می‌ریخته‌اند و به گونه‌ای اسب را خاک بر سر می‌کرده‌اند و حتی گاه اسب شخص مرده را پی می‌کرده‌اند که در داستان «سیاوش» و فرود دیده می‌شود و همه این پدیده‌ها حکایت از این دارد که مرگ پدیده اهربینی است و اسب نیز در مرگ پهلوان دخیل بوده است.

در داستان «سیاوش» نیز نشانه‌هایی از پیوند اسب و مرگ دیده می‌شود؛ چنانکه شبرنگ بهزاد نشانه‌های مرگ و زندگی را در خود داراست و سیاه رنگ است:

یکی تازی برشسته سیاه	همی گرد نعلش برآمد به ماه
----------------------	---------------------------

(همان، ۲۳۵)

از دیگر سوسیاوش با ساز و رسم کفن بر آن سوار می‌شود و به آتش می‌رود که نشانه‌ای از مرگ است. در دارابنامه نیز در سوگ کموز: «عنوطسیه جامه‌های قصب کبود پوشیده بود از جهت تعزیت را و چهل اسب با ستامه‌های به زر، همه را دمها بریده و زین باشگونه نهاده» (طرسویی، ۱۳۸۹: ۱۰۱). در فیروزشاهنامه نیز در مرگ کلکال، پسر شکال هندی، همه سوگوار می‌شوند: «این خبر در سپاه افتاد سپاه نهصد هزار کس سوار هند و ترک به یکبار فریاد برآوردند. طبل و نقاره‌ها بدربند و علم‌ها بشکستند و دم مرکبان بریدند. جمله در میان شال و پلاس رفتند» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۳۵۸). در حمزه‌نامه، وقتی عمر بن حمزه به دست گلفهر کشته می‌شود: «چون پهلوان (حمزه) در شهر رسید، اسبان را یال و دم بریده دید» (حمزه‌نامه، ۱۳۶۴: ۳۷۱). در هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۱۹۵) نیز در مرگ سهراپ دُم رخش را می‌برند.

علاوه بر موارد ذکرشده که اسب مستقیم یا غیرمستقیم با مرگ ارتباط دارد، در مواردی نیز اسب نقش فرشته یا پیک مرگ را دارد؛ چنانکه می‌توان مرگ یزدگرد بزه‌گر به وسیله اسب را جزء این موارد بهشمار آورد. یزدگرد در شاهنامه گناهکار محسوب می‌شود و گناه از کار و کردارهای اهريمنی است و کردار اهريمنی سبب خشک‌سالی و قحطی و مرگ می‌شود. یزدگرد بزه‌گر از ستاره‌شناس می‌خواهد که آینده‌اش را پیش‌بینی کند. ستاره‌شناس به او می‌گوید که به‌سوی چشمۀ سو مرو که مرگ تو در آنجاست:

چو بخت شهنشاه بدر و شود
از ایدر سوی چشمۀ سو شود

(فردویی، ۱۳۸۶: ۳۵۸)

یزدگرد سوگند می‌خورد که به‌سوی چشمۀ سو نرود. از قضا یزدگرد خون‌دماغ می‌شود و پزشکان در درمان او عاجز می‌شوند. موبد به او می‌گوید: تو از راه پروردگار سرپیچی کرده‌ای و می‌خواهی از چنگ مرگ بگریزی چاره تو آن است که به چشمۀ سو بروی و از خداوند عذر گناه بخواهی. لذا، یزدگرد به چشمۀ سو می‌رود و در آنجا با لگدِ اسبی که از چشمۀ بیرون می‌آید، کشته می‌شود.

چو نزدیکی چشمۀ سو رسید

ز دریا برآمد یکی اسپ خنگ

به زین برنهادن همان گشت رام

نجنبید بر جای یازان نهنگ
خروشان شد آن باره سنگ سم،
به خاک اندر آمد سر و افسرش
بیامد بـدان چـشمـه لـاثـورـد
کـسـ انـدرـ جـهـانـ اـینـ شـگـفتـیـ نـدـیدـ...
(همان، ۳۸۷ - ۳۸۸)

چـوـ زـینـ بـرـنـهـادـشـ بـرـآـخـتـ تـنـگـ
پـسـ پـایـ اوـ شـدـ کـهـ بـنـدـدـشـ دـمـ
بـغـرـیـدـ وـ یـکـ جـُفـتـهـ زـدـ بـرـ سـرـشـ
چـوـ اوـ کـشـتـهـ شـدـ اـسـپـ آـبـیـ چـوـ گـردـ
بـهـ آـبـ اـنـدـرـوـنـ شـدـ تـنـشـ نـاـپـدـیدـ

۵. نتیجه

در این جستار کوشش شد که با واکاوی شاهنامه، زرین قبانامه، اسکندرنامه، دارابنامه، فیروزشاهنامه، حمزه‌نامه، ابو مسلم‌نامه و طومارهای نقالي، خویشکاری‌های گوناگون اسب تبیین شود. لذا پس از بررسی این متون، روش شد که گاه اسب پیوند بنیادینی با پری و باروری دارد؛ چنانکه برآمدن برخی از اسب‌های نژاده از دریا مؤید این مدعاست و در حمزه‌نامه، فیروزشاهنامه و دارابنامه طرسوسی نیز به آن اشاره شده است. گاه اسب با دیو و جادو این‌همانی پیدا می‌کند، چنانکه در شاهنامه، فیروزشاهنامه و حمزه‌نامه به سویه دیوگونگی اسب اشاره شده و اسب تهمورث در شاهنامه نیز آشکارا اهریمن تلقی شده است. از سوی دیگر، اسب گاهی نماد مرگ است، چنانکه اسب سیاه اپوش، شبرنگ بهزاد و اسب سیاه اسفندیار با مرگ در پیوند هستند.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی». از اسطوره تا حمامه. تهران: سخن.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۳). فردوسی و شاهنامه. تهران: علمی.
- /وستا (۱۳۸۴). ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- ایرانشان ابی‌الخیر (۱۳۷۷). کوش‌نامه. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- ——— (۱۳۸۷). از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشم.
- ——— (۱۳۵۲). اساطیر ایران. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹). آثار الباقيه. ترجمه اکبر دانسرشت. تهران: امیرکبیر.

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

- بیغمی، محمد بن احمد (۱۳۹۱). داراب‌نامه. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۸). فیروز‌شاه‌نامه. به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمہ.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۴). تاریخ بیهقی. به کوشش محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. ج ۲. تهران: سخن.
- حصوری، علی (۱۳۸۴). سیاوشان. تهران: چشمہ.
- حمزه‌نامه (۱۳۶۴). به کوشش جعفر شعار. تهران: کتاب فرزان.
- خالقی مطلق (۱۳۸۸). گل رنج‌های کهن. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث.
- رضایی دشت ارژنه، محمود (۱۳۹۱). سیاوشان. اهواز: دانشگاه شهید چمران.
- زادسپرم (۱۳۸۵). وزیدگی‌های زادسپرم. ترجمه محمد تقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- زرین قبانامه (۱۳۹۳). سراینده ناشناس. تصحیح و تعلیقات سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). سایه‌های شکارشاده (گزیده مقالات). تهران: طهوری. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شوالیه، زان (۱۳۸۵). فرنگ نمادها. ترجمه سودابه فضایلی. تهران: جیحون.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۸۹). داراب‌نامه. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۰). ابومسلم‌نامه. به کوشش حسین اسماعیلی. تهران: قطره.
- طومار هفت‌لشکر (۱۳۷۷). به کوشش مهران افشاری و مهدی مدنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: بهنگار.
- عبدالکافی ابن ابی برکات (۱۳۸۹). اسکندر‌نامه. به کوشش ایرج افشار. تهران: چشمہ.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد دائرة- المعارف اسلامی.
- فربنیغ دادگی (۱۳۸۵). بندesh. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.
- فضایلی، سودابه (۱۳۸۸). شبینگ بهزاد. تهران: جیحون.
- قائمی، فرزاد و محمد جعفر یاحقی (۱۳۸۸). «اسب پر کاربردترین نماد جانوری در شاهنامه». زبان و ادب پارسی. ش ۴۲. صص ۹ - ۲۶.

– قلی زاده قلعه، خسرو (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی». *مطالعات ایرانی*. سی ۸. شصت و ۲۲۲ – ۱۹۹.

– (۱۳۹۲). *دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته*. تهران: کتاب پارسه.

– کارنوی، آلبرت جوزف (۱۳۴۱). *اساطیر ایرانی*. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: فرانکلین.

– کریستان سن، آرتور (۲۵۳۵). *آفرینش زیانکار در روایات ایرانی*. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

– معین، محمد (۱۳۸۸). *مزدیسنا و ادب پارسی*. تهران: دانشگاه تهران.

– مینوی خرد (۱۳۸۵). *ترجمه احمد تقضی*. تهران: توس.

– همدانی، محمد ابن محمود (۱۳۸۷). *عجایب‌نامه*. به تصحیح جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.

– هینلز، جان راسل (۱۳۸۳). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه محمد باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

An Analysis on the Relationship between Horse and Fairy, Fertility, Demon, Magic, and Death

Ali Tavasoli¹ Mahmoud Rezaee Dasht Arzhaneh^{*2}

1. Phd Candidate of Epic Literature, Shiraz University.
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Shiraz University.

Received: 21/07/2019

Accepted: 31/12/2019

Abstract

Horse is one of the most important themes in epic literature that has always been with the hero from the oldest era and even is sometimes unified with the heroes, and during the time it has taken many functions. In this essay, analyzing verse and prose epics and folklore based on the content analysis method, it became clear that sometimes the horse has a direct bond with water and fertility. In some texts, the horse is considered the symbol of wind, as it is evidently mentioned in Eskandarnameh. On the other hand, horse is sometimes a symbol of death, as the black horse of Aphosh, Shabrang Behzad, and the black horse of Esfandiar are linked to death. Sometimes the horse is unified with demon and fairy, as it is mentioned in the Hamzanameh, Firooz Shahnameh and Darabnameh Tarsosi. The horse of Tahmooreth in Shahnameh is also considered as the devil. Horse in some texts has such an important position for the hero that the selection of the horse is also one of the important stages of hero's improvement, and sometimes even a horse and the horseman will unify as the hero cannot accomplish his mission without the horse, as Rakhsh and Sheborg Behzad in Shahnameh, and Ashghar, the horse of Boran-Dakht in Hamzanameh and Darabnameh Tarsosi are cases in point.

Keywords: Horse; fairy; demon; death; epic; folklore.

*Corresponding Author's E-mail: mrezaei@shirazu.ac.ir

